

سخن سردیبر

درباره روابط و مناسبات ایران و فرهنگ ایرانی با اسلام و فرهنگ اسلامی، نوشته‌ها و تحقیقات مختصر و مفصلی در زبانهای فارسی و اروپایی صورت گرفته و میگیرد و البته موضوعی است که نه تنها کهنه نشده و به حد اشباع نرسیده، بلکه همواره بدایلی، مورد توجه شماری از خاورشناسان و اسلام‌شناسان و ایران‌شناسان قرار دارد. گردآوری و سنجش و ارزیابی این آثار فی‌نفسه کاری است بزرگ و البته با توجه به حجم و دامنه آن، نه کار یک تن، بلکه تنها از عهده گروهی از پژوهشگران برمی‌آید.

در میان آثار مشهور در زبان فارسی، بیش از پنج دهه است که از زمان نگارش کتاب *خدمات متقابل اسلام و ایران*، نوشته استاد مرتضی مطهری میگذرد و هر چند اکنون نیازمند ویرایش و بروزرسانی، بویژه از جهت برخی داده‌های تاریخی است، اما بنوبه خود نشاندهنده دغدغه مهم یکی از اندیشمندان بزرگ معاصر است که به زوایایی از موضوع در زمان تصنیف آن پرتو افکنده است. بجز این اثر، آثار دیگری نیز در دهه‌های اخیر با رهیافتهایی متفاوت نگاشته شده‌اند که بطور خاص بر نقش تشیع و انقلاب اسلامی ایران در تحولات یک قرن اخیر جهان تمرکز دارند. آنچه در این میان برای پژوهشگران فلسفه اهمیت می‌یابد، وضعیت علوم عقلی در منطقه شرق عالم اسلام با محوریت ایران، در این بازه زمانی است. اکنون بی‌اعتباری این سخن برخی مستشرقان و مورخان فلسفه، دائر بر همزمانی مرگ فلسفه در عالم اسلام با مرگ ابن‌رشد، کاملاً روشن شده و کمتر کسی است که درباره گسترش خیره‌کننده فلسفه و علوم عقلی، حد فاصل قرن هفتم تا قرن یازدهم قمری و از آنزمان تا امروز یعنی چهارصد سال اخیر، در عالم اسلام و بویژه در قلمرو ایران و شعاع ایران فرهنگی، تردید کند. شاهد بر این معنا تألیف و تصنیف هزاران اثر در علوم عقلی و ظهور دهها مدرسه و مکتب فلسفی و حکمی در این پهنه و محدوده زمانی، با محوریت ایران و فرهنگ ایرانی است که صد البته جوهر معارف قرآنی و

۱۵

تعلیمات ائمه هدی را در خود جای داده و بمدد آن، به این مقام شامخ دست یافته است. همچنین سخن و تلاش برخی نویسندگان عرب‌زبان در پوشاندن یا حتی انکار سهم ایرانیان در فلسفه، با داعیه‌هایی چون عقل عربی و مانند آن، بیشتر از سر تعلقات ملی‌گرایانه یا اغراض سیاسی است که سستی و بیپایگی آن نیز روشن شده و تقریباً از گردونه گفتمان علمی معاصر خارج افتاده است.

با نگاهی به وضعیت کنونی عالم و رویدادهای پرشتاب آن در تمامی سطوح، و بویژه مقایسه وضعیت علوم عقلی میان عمده کشورهای اسلامی از یکسو و ایران از سوی دیگر، نتایج مهمی حاصل میشود که نزدیکترین این نتایج به زمینه‌های ظهور و بروز گرایشهای انحرافی و سلفی و تکفیری در برخی مناطق عالم اسلام باز میگردد و به ادعان جمهور تحلیلگران سیاسی و اجتماعی، این گرایشها و متعاقب آن، رفتارهای خشونت‌بار و حتی غیر انسانی، عمدتاً در بستر انجماد فکری و در غیاب معارف عقلی و فلسفی شکل گرفته و میگیرد. از این جهت، سرزمین ایران هیچ استعدادی برای اینگونه گرایشهای افراطی و سلفی نداشته و ندارد. در دانشگاه هزار ساله‌الاهر، با آن سابقه درخشان علمی، اکنون نه از تعلیمات فلسفی خبری هست و نه حتی اجازه بحث فلسفی داده میشود و در عوض، به جولانگاه افکار منجمد سلفی و تکفیری و صدور فتوایهای آنچنانی بدل شده است. این وضعیت را باید با تحولات مدارس فلسفی شیراز و اصفهان و تهران در چند قرن اخیر و تعلیم و تدریس متون فاخر و اصلی حکمت در مدارس علمیه و دانشگاه‌های کشورمان مقایسه کرد.

حاصل آنکه، در روح و ضمیر مردمان این سرزمین ویژگیهایی وجود داشته و دارد که همواره پذیرای خرد و عقلانیت و اجتناب از هر گونه جمود و تصلب نظری و عملی بوده است. با چنین ظرفیت و استعدادی که در اعماق تاریخ این سرزمین قابل جستجو و شناسایی است، اکنون بازخوانی سهم ایران و فرهنگ ایرانی در تاریخ جهان، فارغ از انگاره‌های میهن‌گرایانه و ناسیونالیستی، ضرورت می‌یابد، بویژه آنکه با ظهور انقلاب اسلامی ملت ایران، این مردمان بعنوان ملتی تأثیرگذار و نقش‌آفرین در تمامی سطوح در چهار دهه اخیر در کانون توجه محافل و مراکز علمی و سیاسی جهان قرار گرفته‌اند. این بازخوانی از جهتی ناظر به جستجو در مدارک و شواهد مکتوب و غیر مکتوب و پژوهشهای علمی و میدانی معاصر است و از جهتی ناظر به تأملات و انظار تحقیقی اهل نظر، تا زوایایی از این تأثیر و تأثر را که مغفول مانده است، روشن نمایند.